

# درآمد آرزو

شماره‌ی پی‌دریپی ۳۱۴  
صفحه ۲۰۰۰ • ۱۳۹۹

ماه‌نامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی  
دوره‌ی سی و هشت‌م • اردیبهشت ۱۳۹۹

ورزش:

دوز بازکارفال در گروه!

گزرش:

سفر لاله به فضا!

مهارت:

پیکلور با معلم ما یم بهتر کار بیایم!

۱۹۰ معلم  
مبارکا!



بِسْمِ اللَّهِ  
الرَّحْمَنِ  
الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

در این شماره می خوانیم:

- |   |   |
|---|---|
| <p>۱۸ مهارت‌های زندگی: چه طور با معلم‌هایم بهتر کنار بیایم!</p> <p>۲۰ ورزش و سلامت: دوزیازی در حال دویدن!</p> <p>۲۲ محیط‌زیست: تمساح مهربان!</p> <p>۲۴ ایرانشناسی: خلیج زیبای فارس!</p> <p>۲۶ کاردستی: یک گلستان ماندگار</p> <p>۲۸ آثارشما: ایستگاه بچه‌ها</p> <p>۳۰ طنز: بچه‌غول و لوبیای سحرآمیز!</p> <p>۳۲ سرگرمی</p> <p>۳۴ آشپزی: پیشنهاد سرآشپز!</p> | <p>۱ یادداشت سردییر: وقتی باباها آدم را گول می‌زنند!</p> <p>۲ تقویم</p> <p>۳ نشانه</p> <p>۴ شعر</p> <p>۵ داستان: اکوان دیو!</p> <p>۶ راه آسمان: قصه‌ای که تمام نمی‌شود.</p> <p>۷ تا صبح بیدارم!</p> <p>۸ گزارش: سفر دسته جمعی به فضا</p> <p>۹ علمی: خودتان رنگین کمان بسازید!</p> |
|---|---|



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

خوانندگان رشد دانش آموز شما هیئت‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار بفرستید.

نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، مندوقد پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷  
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

**نشانی دفتر مجاهد**

تهران، ایرانشهر شمال، پلاک ۲۶۶

**تلفن دفتر مجاهد**

۰۲۱-۸۸۸۴۹۰۹۵

**مندوقد پستی**

۱۵۸۷۵/۶۵۸۹

**رایانه‌های**

[daneshamooz@roshdmag.ir](mailto:daneshamooz@roshdmag.ir)

ماهنهامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطاعت رسانی

برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم و پنجم و ششم دبستان

دوره‌ی سی و هشتم اردیبهشت ۹۹ شماره‌ی ۸

شماره‌ی پی در پی ۱۴

مدیر مسئول: مسعود فیاضی

مدیر داخلی: ندا نورمحمدی

مدیر هنری: کورش پارسازاده

طرح گرافیک: مهدیه مفانی‌بیا

دیبر عکس: برویز فر اکوزلی

ویراستار: مرضیه طلوع

تصویرگر جلد: میثم موسوی

عکس‌های کاردستی و آشپزی از اعظم لاریجانی

چاپ و توزیع: شرکت افست



# وقتی باباها آدم را گول می‌زنند!

صبر داشته باشید! واقعاً لازم نیست همین اول کار اخم کنید و از تیتر «باباها آدم را گول می‌زنند» دلخور شوید و با خودتان بگویید: «بابای من؟! امکان ندارد! این پرت و پلاها یعنی چه؟» خب شاید بد نباشد قبل از این که فهر کنید یا دلتان بخواهد این صفحه را خوراک بُزهای کاغذخوار کنید تا آخر صفحه را بخوانید.

به نظر من هم همه‌ی پدرهای دنیا حتی راستگو‌ترین، ساده‌ترین‌هایشان هم استعداد عجیبی در گول زدن آدم، مخصوصاً بچه‌ها دارند. آن‌ها می‌توانند کاری کنند که آدم فکر کند نه از چیزی می‌ترسند، نه خسته می‌شوند و نه زورشان کم می‌شود و خلاصه آدم را به شک می‌اندازند که شاید ته کمد یا کیف‌شان لباس ابر قهرمانی چیزی را قایم کرده‌اند، خب آدم می‌تواند برای کسی که نه خسته می‌شود نه می‌ترسد و همه‌ی کاری از دستش بر می‌آید، چه کاری انجام دهد؟ هیچی!

آدم فکر می‌کند تنها کار این باباها ایراد گرفتن از کار بچه‌های است. این جور باباها الکی عصبانی می‌شوند، بی‌خودی بهانه می‌گیرند و آدم نمی‌فهمد بالاخره تکلیفش با آن‌ها چیست؟

خب خیلی باید بگذرد، آدم باید خودش بزرگ شود تا بفهمد این باباها آدم را گول می‌زنند، این جور پدرها خیلی خسته می‌شوند، از خیلی چیزها می‌ترسند و خیلی نگرانند؛ نگران هزار تا چیز، از اجاره‌خانه و پول قسط تا خرید کادوی تولد تا شغل بیست سال بعد بچه‌هایشان، حتی دمپایی پلاستیکی حمام آن‌ها را می‌ترسانند! چرا؟ آن‌ها از خودشان می‌پرسند نکند بچه‌ام با این دمپایی‌ها لیز بخورد و سرش بشکند؟ دمپایی‌های دیگری بخرم یا باید کاشی‌های حمام را عوض کنم؟ اما بیش تر از هر چیزی پدرها می‌ترسند که برای بچه‌هایشان پدر خوبی نباشد آن‌ها از بچگی یاد گرفته‌اند که پسرها گریه نمی‌کنند، پسرها در دل نمی‌کنند و حالا که مردهای بزرگی شده‌اند بار همه چیز را تنهایی روی شانه‌شان می‌کشند و حرفي‌هم نمی‌زنند، به همین خاطر یک دفعه عصبانی می‌شوند و مانمی‌فهمیم چرا، یک دفعه بی‌حوصله و ایراد گیر می‌شوند و هر وقت از شان می‌پرسی چی شده؟ فقط می‌گویند: «هیچی! شما سرت به درس خودت باش!»

بچه‌ها! باور کنید لازم است که به پدرهایتان بگویید دوستشان دارید. حتی وقت‌هایی که خسته یا بی‌حوصله یا بدآخلاق می‌شوند. گاهی که نمی‌شود راحت با آن‌ها حرف زد لطفاً برایشان یک چای داغ و یک آبنبات چوبی بزرگ ببرید تالیس بزنند، مطمئن‌می‌گویند: «این مسخره بازی‌ها دیگه چیه بچه؟» اما اشکالی ندارد مطمئن‌تم ته د لشان خوشحال می‌شوند، چون یک جایی از قلب شان یک پسر بچه‌ی خسته، پنهان است.

مریان فولادوند

• تصویرگر: رضا مکتبی





تقویم

## روز حکیم عمر خیام

۲۸ اردیبهشت

خیام فیلسوف، ریاضی دان، ستاره شناس و شاعر ایرانی است. بالین که جایگاه علمی خیام پر تر از جایگاه ادبی او است. اما شهرتش پیشتر به خاطر اشعارش است. تقویمی که ما امروز از آن استفاده می کنیم تقویم جلالی خیام است.

۲۶ اردیبهشت

### شهادت حضرت علی (ع)

حضرت علی (ع)، ۱۹ رمضان  
و اولین شب قدر

خشم و غضب صاحبش را هلاک می کند و  
رشتهای او را آشکار می سازد.  
حضرت علی (ع)

شب های قدر سه شب هستند که مهم ترین  
رمضان است. امام علی (ع) در دومین شب  
قدر شهید شدند.

۲۴ اردیبهشت

### روز جهانی صلیب سرخ و هلال احمر

۱۹ اردیبهشت

ولادت امام حسن مجتبی (ع)  
شما را به پرهیزگاری و ترس از خدا، تفکر و  
اندیشه سفارش می کنم، زیرا که تفکر و اندیشه،  
پدر و مادر تمام خیرات است.  
امام حسن (ع)



۱۲ اردیبهشت

### شهادت استاد مرتضی مطهری، روز معلم

یک روز خوب برای قدردانی  
از معلمتان  
این روز را از دست  
ندهیم.



۲ اردیبهشت

### روز جهانی زمین پاک

روزی که به ما می آوری می کند  
بهتر و بیش تر مواظب طبیعت  
باشیم.

۲۹ اردیبهشت

روز جهانی موزه و میراث فرهنگی  
موزه جایی است که می توان با آثار و  
فرهنگ گذشته ایان آشنا شد و سهم اقوام  
 مختلف در فرهنگ و تمدن جهان را بیشتر  
 شناخت. موزه ای ایران باستان، هنرهاي  
 معاصر، تخت جمشید، تاریخ طبیعی همدان،  
 سینما و موزه های آستان قدس  
 رسولی از مهم ترین  
 موزه های ایران  
 هستند.



۲۵ اردیبهشت

### روز بزرگداشت حکیم فردوسی

فردوسی یکی از بزرگ ترین شاعران  
پارسی گو است. که شهرت جهانی دارد. حکیم  
طوس و حکیم سخن از لقب های فردوسی است.  
شاهنامه یکی از بزرگ ترین حماسه های ادبی  
جهان است.



۱ اردیبهشت

### روز بزرگداشت سعدی

بنی آدم اعضاي یك دیگر ند  
که در آفرینش زیک گوهدند  
چو عضوی به درد آورد روزگار  
دگر عضوها را نماند قرار



۱۰ اردیبهشت

### روز ملی خلیج فارس

سال رو ز بیرون راندن پر تغالی ها از  
خلیج فارس و تنگه هرمز به دست دلاوران  
ایران را روز خلیج فارس نام گذاری کرده اند.





نشانه

# پرواز

• مهری ماھوتی

• تصویرگر: شیوا ضیائی

فرشته گفت: «می خواهم به آسمان بر گردم.»

آدم گفت: «صبر کن تا آب و نانی بردارم. آن وقت مرا هم با خودت ببر.»

فرشته با خودش زمزمه کرد: «چه خوب است که خدا مرا از آب و نان بینیاز کرد.»

آدم حرف او را شنید. آب و نان و هر آن چه داشت، گذاشت و رفت.

فرشته هر چه بال زد به او نرسید!

متن بالا را خواندید؟ سعدی شاعر بزرگ ایرانی هم گفته است:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

که فرشته ره ندارد به مقام آدمیت



## ترس برقی

داخل اتاق خود نشسته‌ام  
ناگهان

برق خانه می‌رود

می‌شود اتاق من

جنگلی سیاه و سرد

جنگلی پر از

غول‌های شاخ دار

دیوهای خالدار

ترس

حمله می‌کند به من

جیغ می‌زنم

برق

می‌رسد به داد من

ترس

می‌زند به چاک

جنگل سیاه و ترسناک

یک اتاق تازه و تمیز می‌شود

غول و دیو

صندلی و میز می‌شود!

• محمد دهریزی

تو خاک مهربانی  
وطن ای میهن من  
پر از عشق و امیدی  
همیشه گرم و روشن

خلیج فارس از توست  
دماؤندت قشنگ است  
تمام شهرهایت  
بزرگ و رنگ رنگ است

دليجان، بابل و بهم  
قم و شيراز و کرمان  
به هر جا پر کشیدم  
دلخوش حال و خندان

وطن، نامت بلند است  
شبیه ماہ تابان  
سرافرازی و زیبا  
تو را می‌سازم ایران

• مرضیه تاجری

## روز معلم، روز تو!

مانند بابا پرتلاشی  
مانند مامان مهربانی  
ای کاش می‌شد مثل آنها  
در خانه هم پیشم بمانی

جا داده‌ای توی کلاست  
انگار کل این جهان را  
قطب و کویر و کوه و جنگل  
دریاچه و آتشفسان را

دنیای من خیلی قشنگ است  
با خنده‌ها و اخمهایت  
یک شاخه گل با چند لبخند  
می‌آورم فردا برایت

• زهرا داوری

# باران

## مهمان باران

این شهر بی مولا  
دیگر ندارد جان  
دیگر نمی تابد  
مهتاب نخلستان

امشب شب ابر است  
کوفه پریشان است  
مولایم این شبها  
مهمان باران است

وقتی که دردش را  
از چاه پرسیدم  
باران شدم نم نم  
چون ابر باریدم

بر گونه های خیس  
بر کاسه های شیر  
بر مسجد و محراب  
در کوفه دلگیر

پراز ناگفته هایی  
پراز رنگین کمانی  
تو با این لهجه خیس  
زبان آسمانی

شبیه نقطه چینی  
بلند و دانه دانه  
تو امضای خدایی  
به پای هر جوانه

چه خوب و باسلیقه  
چه خوش خط و منظم  
دوباره می نویسی  
به روی خاک، ننم

چک و چک می چکانی  
پیام ابرها را  
به دنیا می رسانی  
سلام ابرها را

• اکرم السادات هاشمی پور

• سمیه تورجی

تصویر گر: سحر فرهاد روش





# آکوان ربو

دانستانی از شاهنامه فردوسی

• جعفر توزنده‌جانی • تصویرگر: میثم موسوی

کی خسرو پادشاه ایران جشن گرفته بود. سرداران و بزرگانی چون گیو و گودرز و رستم و گستهم در آن حضور داشتند. جشن از بامداد شروع شده بود و می‌رفت تا شامگاه ادامه داشته باشد، اما زمان زیادی نگذشته بود که چوپان دربار سراسیمه وارد شد و او گفت: «ای پادشاه گورخر عجیبی در مرغزار پیدا شده است. مثل شیری است که از دامی فرار کرده باشد. مانند شهابی سوزان به اسبان حمله می‌کند و آنها را می‌کشد. عجیب‌تر از همه خط سیاهی است که از سر تا به دمش ادامه دارد. قبل از این که تمامی اسب‌ها و دام‌ها را بکشد، فکری بکنید.»

کی خسرو گفت: «این نباید گورخر باشد، حتماً موجودی دیگر است. چه کسی می‌تواند به نبرد او برود.»

همه سکوت کردند جز رستم. رستم جهان‌پهلوان ایران بود و هرگز از هیچ خطری نمی‌هراسید. رستم سوار بر رخش به مرغزار رفت. اما هرچه گشت حیوان عجیب را ندید. روز سوم از دور شبی را دید که به سرعت می‌آید تا به خود بیاید، شبح چون بادی سوزان از کنارش گذشت. به دنبالش رفت. با خودش فکر کرد بهتر است او را زنده بگیرد و به دربار ببرد. کمند به دست گرفت. نزدیک که شد پرتاپ کرد. کمند مانند ماری دور گردن حیوان پیچید، اما تا رستم خواست سر کمند را بکشد حیوان مانند دودی ناگهان در هوا ناپدید شد. رستم دانست که نه با یک گورخر بلکه با دیوی طرف است که قبل از زبان بزرگان و پیران و دهقانان چیزهای زیادی درباره‌اش شنیده بود. درباره‌ی دیوی که



می‌تواند ناپدید شود، می‌تواند به هر شکلی دربیاید. او یکی از نیرومندترین دیوان، اکوان دیو بود. دوباره در مرغزار دنبال اکوان دیو گشت و از جست‌وجو دست نکشید تا سرانجام او را پیدا کرد. اکوان دیو با همان شکل و شمايل گورخری بسیار بزرگ این بار دنبال اسبی می‌دوید تا او را بکشد. رستم تیری در کمان گذاشت و رها کرد. تیر مثل باد رفت. اما درست قبل از این که تیر به اکوان بخورد، دوباره ناپدید شد.

رستم سه روز و سه شب دیگر در مرغزار اسب راند. روز چهارم که خورشید طلوع کرد از شدت خستگی سر بر زین گذاشت و گذاشت رخش او را هر کجا می‌خواهد ببرد. رخش بوي آب را دنبال کرد و به چشمهاي رسيد. رستم زين از روی اسب برداشت و گرز و شمشير و سپرشن را گوشهاي گذاشت. تا رخش آب بخورد، خود نيز دست و صورتی شست. بعد نمد زير زين را روی زمين پهن کرد و دراز کشید تا خستگی در کند. اما چون خيلي خسته بود زود به خواب رفت. خوابش چنان سنگين بود که متوجه شيهه رخش نشد، نفهميد که اکوان دیو او را دنبال می‌کرده و چون فهمide است خوابide، به سراغش آمده تا در خواب او را بکشد. اکوان دیو چون تنبادي از هوا به طرفش آمد او را با زميني که روی آن خوابide بود از جا کند و به آسمان برد. وقتی رستم چشم باز کرد فقط آسمان را دید. به اطرافش نگاه کرد، متوجه شد که بین زمين و آسمان روی دستهای دیو است. به پايین نگاه کرد و رخش را دید که در مرغزار دارد به سرعت می‌رود. رخش از آن بالا کوچک دیده می‌شد.

اکوان دیو گفت: «بیدار شدی پهلوان؟ می‌خواستی مرا به دام بیندازی، اما الان در دستهای من گرفتاري. به دریا بیندازمت یا به کوه؟»

رستم به ستیع<sup>\*</sup> کوههای تیز و سیاه نگاه کرد. اگر روی سنگ‌ها می‌افتد تمام استخوان‌های تنفس می‌شکست. اما در

\* ستیع : قله

دریا می‌توانست شنا کند و خودش را نجات بدهد.

خواست بگوید دریا که چیزی یادش آمد. سریع گفت: «کوه»

اکوان دیو رستم را با تمام قدرت به طرف دریای آن سوی دشت هامون پرتاب کرد. رستم در هوا چرخید و چرخید تا به دریا افتد. در آب غوطه خورد و در آن فرورفت. نهنگ‌های بزرگ که در دریا بسیار بودند با دیدنش به طرفش آمدند. رستم با تمام توان دست و پا زد خودش را به بالای آب رساند. با تمام قدرت شنا کرد و قبل از این که طعمه‌ی یکی از نهنگ‌ها شود به ساحل پا گذاشت. روی شن‌ها دراز کشید. یزدان پاک را ستایش کرد که در آخرین لحظه به یادش آورد که رفتار دیوان وارونه است. اگر گفته بود دریا اکوان دیو او را به کوه می‌انداخت. کمی که استراحت کرد بلند شد و راه افتاد. روز و شب رفت تا به چشم‌هه رسید. زین را برداشت و با سپر به پشت انداخت. شمشیر به کمر بست و گرز گران را به دست گرفت. رد رخش را دنبال کرد تا به او رسید. سوار شد. این بار بایستی کار اکوان دیو را یکسره می‌کرد. در مرغزار رد و نشان‌های اکوان دیو را دنبال کرد. رد پا، اسبان و گورخرانی که کشته شده بودند و مردمی که از دست او فرار می‌کردند. همه و همه را دنبال کرد تا سرانجام به اکوان دیو رسید.

اکوان دیو گفت: «از دریا و نهنگان جان سالم به در بردی، اما از دست من نمی‌توانی خلاص شوی.» رستم این بار معطل نکرد. چاره کار اکوان دیو یک چیز بود. گرز سنگین را سر دست چرخاند. به اکوان دیو که رسید محکم بر سرش زد. اکوان دیو بر زمین افتاد و دیگر بلند نشد. حالا دیگر تمام اسبان و گورخران و مردمان آن دشت برای همیشه از دست آسیب‌های اکوان دیو آزاد شده بودند.





راه آسمان

# قصه‌ای که تمام نمی‌شود!

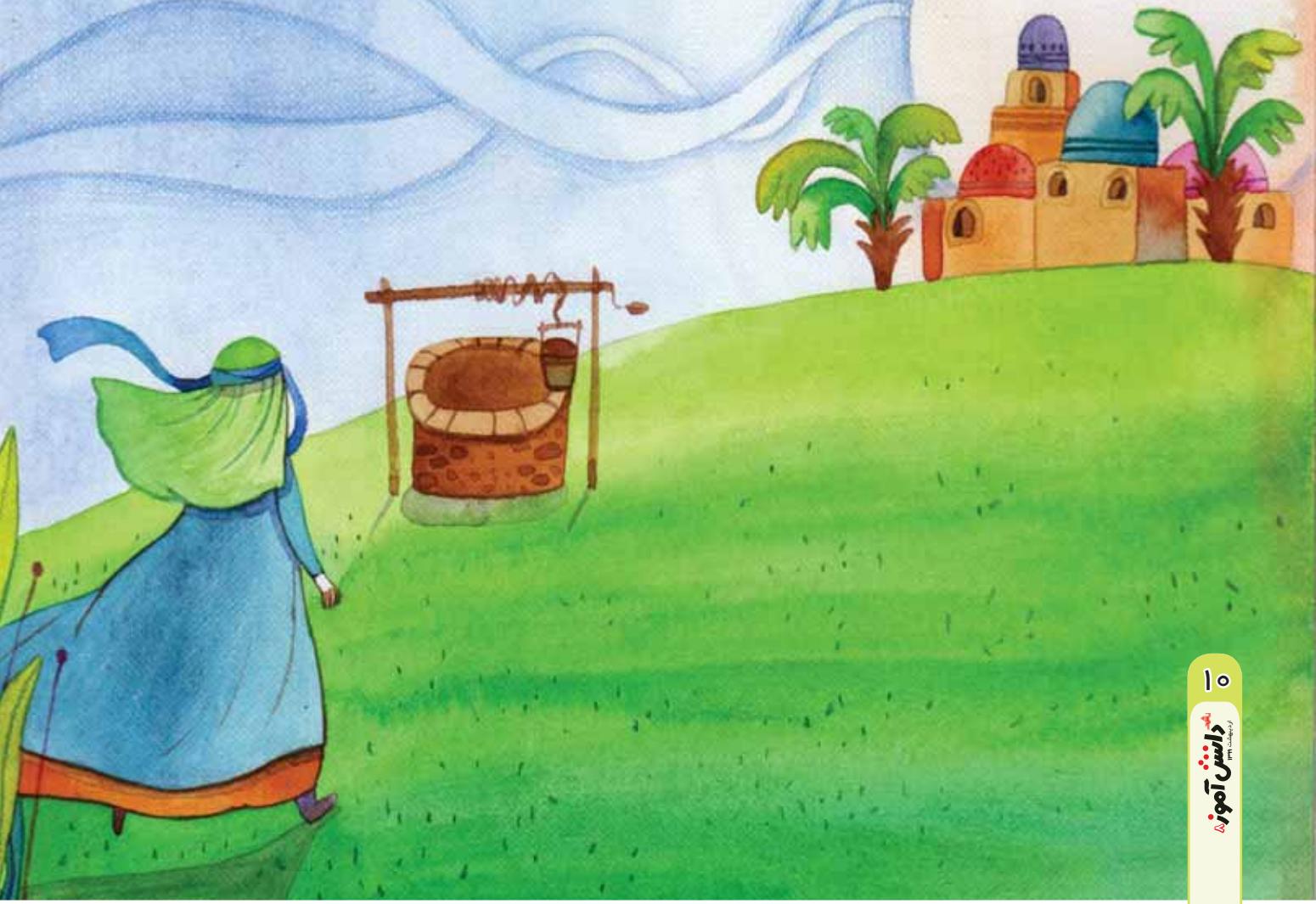
•کبری بابایی• تصویرگر: عاطفه فتوحی

بعضی از قصه‌ها روشن‌اند... بعضی‌ها خاموش...

بعضی قصه‌ها شادند و بعضی‌ها غمگین... من قصه‌هایی بلدم که یک عالمه امید و آرزو توی دلشان دارند. قصه‌هایی را می‌شناسم که مهریان و دوست داشتنی‌اند. قصه‌هایی که هیچ وقت تمام نمی‌شوند، درست مثل قصه‌ی شما امام مهریان!

مادر همیشه قصه‌ی شما را برایم تعریف می‌کند. من با شما از وقتی آشنا شدم که مهریان بودید و با دست خودتان برای فقیران شهر نان و خرما می‌بردید. وقتی که غصه‌های دلتان را توی گوش چاه می‌گفتید تا هیچ کس از آن‌ها باخبر نشود. وقتی که برای کمک به دیگران در انتظار هدیه و تشویق نمی‌ماندید...

من فکر می‌کنم توی آن شب تاریک وقتی آسمان نمی‌خواست تاریک باشد و ماه نمی‌خواست پشت ابرها پنهان شود... وقتی که دنیا نمی‌خواست از مسیر همیشگی بدرقه‌تان کند، وقتی که برق یک شمشیر در سیاهی پنهان شده بود تا نمازن تان را نیمه کاره بگذارد و قصه‌ی شما را تمام کند. قصه شما تازه شروع شد. قصه‌ی شما تمام شدنی نیست. قصه‌ی شما شروع هزار قصه‌ی دیگر است. هزار قصه‌ی روشن... مهریان... پر از امید و آرزو...



# تامیع بیدارم!

هوا تاریک است اما خیابان خلوت نیست. آدم‌ها یکی‌بکی و دوتا دوتا و چندتا چندتا به طرف مسجد می‌آیند. به ورودی خانم‌ها می‌رسیم. از پله‌ها بالا می‌رویم. توی مسجد مامان جایی کنار پنجره بیدارمی‌کند. سجاده‌اش رامی‌اندازد. و چادر سفیدش را سر می‌کند. من هم همین کارها را می‌کنم.

از بلندگو دعا پخش می‌شود. مامان مفاتیح را باز می‌کند و دعای جوشن کبیر را نشانم می‌دهد. من هم سعی می‌کنم زیر لب دعا را بخوانم. کم کم چشم‌هایم گرم می‌شوند. نه... نباید بخوابم باید بیدار بمانم تا صبح. سرمه را تکان می‌دهم و چشم‌هایم را باز و بسته می‌کنم. مامان می‌گوید: «بلند شو چند قدم راه برو. از پنجره بیرون رو تماشا کن. این طوری خواب از سرت می‌پره.»

بلند می‌شوم. دو تا بچه کوچولو توی مسجد این طرف و آن طرف می‌روند. در گوش مادرشان چیزی می‌گویند. می‌دوند و مدام به این و آن می‌خورند. یکی از بچه‌ها محکم روی زمین می‌افتد. صدای گریه‌اش بلند می‌شود. جلو می‌روم و دستش را می‌گیرم و بلندش می‌کنم. مامان به من لبخند می‌زند. بچه‌ها را به کناری می‌برم و می‌گویم: «این جا بازی کنید». یکی از بچه‌ها می‌گوید: «تو هم می‌آی بازی؟» می‌گویم: «من که بچه کوچولو نیستم». می‌خواهم برrom پیش مامان. اما دلم برای بچه‌ها می‌سوزد. می‌نشینم و یادشان می‌دهم چه طوری خاله‌بازی کنند. یاد می‌گیرند اما دلشان نمی‌خواهد تنها بازی کنند. دعای جوشن کبیر هنوز تمام نشده. می‌خواهم برگردم و مفاتیح را بردارم و بخوانم. می‌دانم اگر برrom بچه‌ها دوباره توی مسجد می‌دوند و زمین می‌خورند و صدای گریه‌شان بلند می‌شود و حواس همه را پرت می‌کند. مامان بچه‌ها همان‌طور که دعا می‌خواند حواسش به آن‌هاست. کنارشان می‌نشینم و با آن‌ها خاله‌بازی می‌کنم، بعد برایشان قصه می‌گویم تا خوابشان ببرد.

خسته‌ام. چشم‌هایم بسته می‌شود. دست‌های مامان راروی گونه‌ام احساس می‌کنم. چشم‌هایم را باز می‌کنم. دعا تمام شده و همه دارند می‌روند. از جایم می‌پرم! حیف! من به دعا نرسیدم! مامان می‌گوید قبول باشد دخترم می‌گویم: «من که نتوانستم! من که نبودم!» مامان می‌گوید: «اما تو هم عبادت کردی! تو نه بچه‌ها را می‌شاختی نه مادرشان را. دیدم که داشتی سرشان را گرم می‌کردی تا مزاحم مردم نشوند. این اسمش از خود گذشتگی است!» همه‌ی عبادت‌ها هدفش همین است، تا یاد بگیریم هر کاری را فقط برای خاطر خدا انجام بدھیم! می‌فهمی؟ می‌فهمم و خوشحالم. قند توی دلم آب می‌شود.

مامان می‌گوید: «برو که به سحری و نماز بررسیم! قلبم یک جور خوبی سبک است!»





گزارش

# سفر <لاته جمی> به فضا!

در مرکز نجوم کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان چه خبره است؟

• بهاره جلالوند • تصویرگر: مهدیه صفائی نیا • عکاسان: ابراهیم سیسان - سید احسان مسلمی

• با تشریف از کیان جوادی، کارشناس مسئول روابط عمومی

فرزانه‌ی ایران‌پاک، کارشناس مرتبی مرکز نجوم

اگر جزء کسانی هستید که سالی سی بار توی چاله و باغچه می‌افتد، چون حواسشان پرت آسمان و ماه و ستاره‌ها می‌شود، اگر طرفدار داستان‌های آدم‌فضایی‌ها و بشقاب‌پرنده‌ها هستید، اگر دنبال رازهای بزرگ و چیزهای ناشناخته‌اید، پس این گزارش می‌تواند برایتان جذاب باشد. چون قرار است با جایی آشنا بشویم که برای بچه‌های زیادی در سراسر ایران امکان شناخت آسمان و سیاره‌ها را فراهم می‌کند. کجا؟ مرکز نجوم و آسمان‌نماهای کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان!



از دور روی بام، یک گنبد بزرگ دیده می‌شود؛ گنبد رصدخانه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان البرز. اگر

دلتنان می‌خواهد بفهمید آنجا چه خبر است با ما بیایید!

در سالن طبقه‌ی همکاف اولین چیزی که توجه آدم را جلب می‌کند. عکس‌های بسیار بزرگ و زیبا از سیارات، کهکشان‌ها، ستاره‌ها و ... است. عکس‌ها آنقدر جذاب هستند که امکان ندارد بتوانید از کنارشان بی‌تفاوت رد شوید. همه‌چیز آنقدر جالب است که حتی من که علاقه‌ی چندانی به نجوم ندارم، هم دلم می‌خواهد ساعتها بنشینم و درباره‌ی نجوم حرف بزنم و سؤال پرسم. شاید همه‌ی این‌ها باعث شده که بیشتر بچه‌هایی که فقط برای پرسیدن یک سؤال درباره‌ی کارگاه‌ها به این‌جا می‌آیند، ثبت نام کنند و عضو همیشگی مرکز کانون شوند. «فرزانه ایران‌پاک»، مرتبی فرهنگی و مسئول انجمن نجوم کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان البرز



انجمان نجوم این مرکز هستند. بچه‌ها می‌توانند از کتابخانه تخصصی که کتاب‌های خوبی در زمینه‌ی نجوم دارد هم استفاده کنند. اگر کسی نتواند در کارگاه‌ها شرکت کند، می‌تواند از برنامه‌هایی که برای بازدید گروهی از رصدخانه و آسمان‌نما یا سینما‌فضاداریم، استفاده کند.»

### آسمان‌نما را نباید از دست داد

آسمان‌نما، یکی از بخش‌های مهم برای انجمان نجوم به حساب می‌آید، چون بچه‌ها خیلی از مباحث علمی را می‌توانند در این قسمت یاد بگیرند. آسمان‌نما شیشه‌ی یک سینمای بزرگ است با این تفاوت که تصاویر روی یک پرده‌ی گنبدی شکل در بالای سر نمایش داده می‌شود. آسمان به آن بزرگی با آن همه رمز و راز را می‌شود روی یک سقف دید. سیارات، ستاره‌ها و هر چیز دیگری که برای یادگیری بهتر بچه‌ها لازم باشد، در این آسمان‌نما قابل دیدن است.

خرزانه ایران‌پاک هری نیومن



می‌گوید: «فعالیت‌های این مرکز بسیار زیاد است. ما دومین آسمان‌نمای دیجیتال کشور را داریم. کارگاه‌های نجوم برای کودک و نوجوان کاملاً تخصصی هستند تا جایی که یکی از اعضا به نام پوریا شاه‌میری، توانست در سن ۱۵ سالگی یک کتاب با موضوع نجوم، به زبان ساده بنویسد. بچه‌ها با آموزش‌هایی که می‌بینند، به شکل علمی، از ابتدای انتهای کارها را خودشان انجام می‌دهند و ما تنها به آن‌ها کمک می‌کنیم. برای کارگاه‌ها و فعالیت‌ها، هیچ نمره یا امتحانی وجود ندارد و اعضاء خودشان به کارگاه‌ها و فعالیت‌ها علاقه نشان می‌دهند. همیشه برای بچه‌هانمایشگاهی برگزار می‌شود تا چیزهایی را که یاد گرفتند به صورت کاردستی‌های کاربردی، هنرهای تجسمی یا نقاشی، به نمایش بگذارند. کاردستی‌ها، ابزار آموزشی نجوم هستند که با کمترین هزینه و معمولاً با وسایل دور ریختنی ساخته می‌شوند. کارگاه‌های تخصصی نجوم، کارباتلسکوپ، اختر زیست‌شناسی، برپایی هفت‌سین نجوم، اجرای مسابقه و ... برخی از فعالیت‌های



کتابخانه‌های سیار روسایی هم آسمان‌نمایی‌های بادی سیار دارند. هر جای ایران که باشید، باز هم می‌توانید تجربه‌ی شکفت‌انگیز دیدن همه‌ی کهکشان را روی یک سقف داشته باشید.



قاسم سليماني،  
مسئول کانون  
پرورش فکری  
استان البرز

### بر اساس علاوه خود فعالیت کنید!

از نجوم خوشتان نمی‌آید؟ باز هم کانون جای شمام است! چون حتماً از میان ۴۲ نوع فعالیت فرهنگی، ادبی، هنری، علمی حتماً یکی را دوست دارید! حتی اگر هیچ‌کدام را هم دوست نداشته باشید، باز هم کانون یک کتابخانه‌ی بسیار خوب و کلی اعضا باهوش و خلاق دارد که می‌توانید بهترین دوستان زندگیتان را آنجا پیدا کنید و بهترین کتاب‌های عمر تان را آنجا بخوانید و در جلسه‌های بحث آزادش فکرها و حرفاً هایتان را برای بقیه بگویید! خب حالا متوجه شدید چرا می‌گویند کانون خانه‌ی دوم بچه‌های ایران است؟ بچه‌ها از ۶ تا ۱۶ سال می‌توانند عضو کانون بشونند.

**کارگاه نجوم و رفاقت!**  
کارگاه نجوم کانون، با یک کلاس معمولی خیلی فرق دارد و هیجان‌انگیز و متفاوت است. همه خیلی پرشور و علاقه هستند. چون خودشان این کارگاه را انتخاب کرده‌اند. پس فرصت خوبی است تا کلی دوست خوب و علاقه‌مندی‌های مشترک پیدا کنند. انواع و اقسام ابزار نجوم و تلسکوپ‌های بزرگ و کوچک که بچه‌ها می‌توانند از آن‌ها استفاده کنند و درباره‌شان مطالب علمی یاد بگیرند، اینجا وجود دارد.

پله‌های فلزی داخل کارگاه، به پرطردارترین مکان، یعنی رصدخانه راه دارند، همان سقف گنبدی بزرگ که برایتان گفتم از بیرون دیده می‌شد، یادتان هست؟ سقف با یک کنترل از راه دور باز و بسته می‌شود (برای من که خیلی جالب بود) وقتی سقف باز می‌شود با یک تلسکوپ مخصوص، می‌توان بدون بشتاب پرنده به آسمان سفر کرد!

هیچ کار اجباری‌ای در فعالیت‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان وجود ندارد، به همین دلیل بچه‌ها کانون را خیلی دوست دارند. آنقدر که خیلی از آن‌ها بعد از ۱۶ سالگی هم دوست دارند باز به کانون بیایند. به همین دلیل مسئولان کانون، اجازه دادند که آن‌هایی که خیلی علاقه دارند از سن ۱۶ سالگی به بعد، به شکل انجمن در کانون فعالیت داشته باشند.

قاسم سليماني



## ما چقدر کوچکیم

پیگانه تکمیری

یک بار به سمت شمال شرقی کشور سفر می‌کردند. پیش‌هایی از مسیه کویری بود. در شب به سمت مقصدر می‌رفتند، پون در آسمان آغازکی هوا و گلورکی نوری وجود نداشت، آسمان را با تعداد زیادی ستاره توانستند بینهم همین مسکله باعث شد که با فرم قلدر کنم ما انسان‌ها پیغادر کوچک مسنتیم و دنیا پیغادر باعطب است.



آن موقع، حدوداً ۶ سال داشتم که فرمیدم به نیوم علاقه دارم، بعدرا دوست دارد و قتنی از این موضوع باشد شدم، به مطلع دارکه اینهن نبعم کانون، یک هفت‌سین نبومی برا کرده است، وقتی آن را دیدم فیلم فوشم آمد و همین مسکله باعث شد که از سن ۱۱ سالگی، به کارگاه نبوم باشد. پیاپم علاوه بر کارگاه نبوم، تعاشری هم می‌کشم که موضوع بسیاری از آن‌ها را نهادم و قتنی به من کنم پیگیری در زمینه نبوم، فیلم برايم مفید بوره است و احساس می‌نمم و قتنی به مدرسه می‌روم، غیر از درس‌های مدرسه، هر فیلمی از همسن و سال‌هایم وقت زیادی را صرف، شبهه‌های اجتماعی می‌کنم که سوز زیادی ندارد در حالی که می‌خوان با تلفن همدرد، همین‌های علمی زیادی پیگیری نبوم نباشد، یکی از نزد افرارهایی است که می‌تواند برای پیگیری نبوم فیلمی مفید باشد.

## مقصد: اورانوس!

امیر محمد شکری



من می‌فواستم در یکی از کارگاه‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ثبت نام کنم که متوجه شدم کارگاه نبوم هم دارند و از کتابخانه و کارگاه نبوم، فیلم فوشم آمد. با دین فیلم‌های علمی و تعلیمی در مورد فضای و پیوند میریخ، علاقه‌ام به نبوم بیشتر شد. کلایه فضاییان بزرگ علاقه‌زیادی دارم و آسمان هم پون فیلم بزرگ است، برایم هدایت زیادی دارد، شرکت در کارگاه نبوم، برايم فیلمی مفید بود و باعث شد که من مدام تحقیق کنم.

یکی از کارهایی که انجام دارم، یعنی اوری اسامی سواره‌ها است و عکس‌هایشان را هم دیره‌ام، فیلمی دوست دارم به فضای سفر کنم و گلر امکان رفتن به اورانوس و مبور داشت، دوست داشتم آنها را بینم.

## نقاش آسمان

نازین زهراء هویدا



وقتی برای اویین بیار به مرکز کانون مراجعه کردم، کتاب، مهله و مکس‌های زیادی در باره‌ی نبوم دیدم که باعث شد به این موضوع علاقه پیدا کنم، به همین دلیل به کارگاه نبوم آمد و علاقه‌ام روزی روز پیشتر و پیشتر شد. وقتی با نبوم آشنا شدم، دیدگاهم بسیار تغییر کرد و کنیلوای‌هایم به نسبت گذشته، فیلم بیشتر شد. به نظر سیاه‌واله‌ها، بیش از هم همیز دیدری هزار هستند، پون ماهیت قاص و هدیدی دارند و سوال‌های زیادی را در ذهن ایجاد می‌کنند و برای من که کنیلوای هستم، بالدب به نظر می‌رسند. به افتمال زیاد در آینده، رشته ریاضی و فیزیک را دنبال کنم. البته به فضای نبوم هم قلدر می‌کنم. در کنار تمهیل، می‌فواهم نقاشی با موضوع نبوم را دنبال کنم، پون به این موضوع فیلمی علاقه دارد.

هر جا که بانشد یعنی بجهه‌ها یک دوست خوب دارند.

رین مرغک را به یاد داشته باشید!



کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بیشتر از هزار کتابخانه ثابت و سیار و روستایی در سراسر ایران دارد. این مراکز آنقدر فعالیت‌های متنوعی دارند که می‌دانم دست خالی برنمی‌گردید.





## فوڈ تان رنگین کمان بسازید!

• محمد علیزاده (آقای آزمایش) • عکس: مجید قهرودی • تصویرگر: سام سلامانی

همه از دیدن یک رنگین کمان زیبا در آسمان لذت می‌برند. می‌دانم شما هم همین طور، مگر چند بار در سال ممکن است آدم یک رنگین کمان درست و حسابی ببیند؟ شاید دو سه بار. خب من برایتان یک خبر خوش دارم. می‌خواهیم امروز با هم رنگین کمان بسازیم! امانه یک رنگین کمان معمولی، امروز می‌خواهیم با هم رنگین کمانی از کف بسازیم!



چی لازم داریم؟

- بطری نوشابه
  - پارچه‌ی توری یا باند طبی
  - قیچی
  - کش پول
  - آب
  - بشقاب
  - مایع ظرفشویی
  - رنگ خوراکی (حداقل دو رنگ)



مراحل آزمایش:

۱) با استفاده از قیچی یک سوم انتهای بطری نوشابه را جدا کنید

۲ پارچه‌ی توری را دو یا سه بار تا کرده و روی دهانه‌ی بیزرنگ قوطی قرار داده و کش پول را از روی پارچه دور دهانه‌ی بطری قرار دهید.



۳) از هر رنگ خوراکی چند قطره در محل های مختلف روی پارچه بریزید.



۴ داخل بشقاب مقدار کمی آب ریخته و چند قطره مایع ظرفشویی به آن اضافه کنید تا مایع حباب‌ساز شما آماده شود.

۵ پارچه رنگی را در مایع حباب‌ساز بزنید و سپس بطربی را به صورت افقی در دست گرفته و از قسمت دهانه آن داخل بطربی فوت کنید تا رنگین‌کمان کفی ساخته شود.



### با همه فکر کنیم:

به نظر شما اگر مایع حباب‌ساز را رنگی کنیم، آیا می‌توانیم حباب‌های رنگی بسازیم؟ بباید امتحان کنیم!  
- بادقت به رنگین‌کمان کفی نگاه کنید، چه چیزی باعث رنگی دیده شدن کف می‌شود؟



## پاسخ‌گویی

### بنیان‌گذاری



### مدیر ارشاد

چهارباغ، خوزستان

تخت جمشید، فارس

میدان نقش جهان، اصفهان

نهضت سليمان، آذربایجان غربی

هم، کرمان

یاسارگاه، فارس

پیشون، کردشاه

شوشتر، خوزستان

پایام، فارس

برج گنبد قابوس، گلستان

کاخ گلستان، تهران

مسجد جامع، بروز



مهارت‌های زندگی

# چه طور با معلم‌ها می‌توانیم بهتر کنار بیاییم!

• بهنوش خرم روز • تصویرگر: مجید صالحی

ماه اردیبهشت، یک روز ویژه برای معلم‌ها و دانش‌آموزان دارد: روز معلم. بهانه‌ی خوبی است تا در مورد رابطه‌ی شما با معلم‌ها حرف بزنیم.

## معلم دوستم دارد!

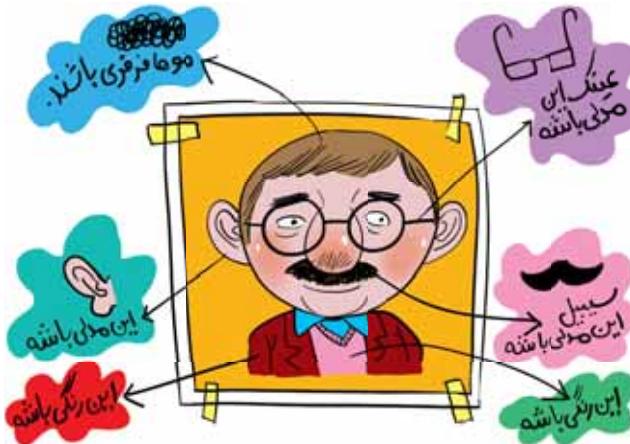


تقریباً همه دانش‌آموزان دلشان می‌خواهد معلم دوستشان داشته باشد و به محض این که بداخلالاقی یا بی توجهی از معلمشان می‌بینند، یا حتی می‌بینند که معلم به دانش آموز دیگری توجه بیش تری کرد، فکر می‌کنند معلم دوستشان ندارد یا از آن‌ها خوششان نمی‌آید. پس، اول از همه بدان که در این حس‌ها اصلاً تنها نیستی و همه همکلاسی‌هایت در زمان‌هایی همین حس را دارند. دوم این که یادمان باشد معلم‌ها، انسان‌هایی هستند مثل ما و پدر و مادرمان. همان‌طور که ما گاهی خسته می‌شویم، گرسنه می‌شویم، مریض می‌شویم، یا حوصله نداریم، ممکن است بعضی روزها حواسشان پرت باشد، انرژی کمتری داشته باشند و ... پس لطفاً در ک کنید و به خودتان نگیرید.

معلم‌ها هم مثل همه‌ی آدم‌های دیگر همان‌قدر که می‌توانند خنده‌رو و خوش‌اخلاق باشند، ممکن است آدم‌های جدی و حتی کم حرفي باشند که خیلی اهل شوخی و خنده نیستند. یادتان باشد هدف شما درس خواندن است نه چیز دیگر. پس، به خاطر هیچ معلمی درس خواندن را کنار نگذارید چون وقتی معلم شما عوض شود، اگر درستان رانخوانده باشید، عقب می‌مانید و این مشکل روی سال‌های بعد زندگی و درس شما اثر می‌گذارد. پس درستان را بخوانید و سعی کنید از معلم‌تان بی‌اموزی‌ید. بعضی از قلق‌ها را هم یاد بگیرید تا کنار آمدن با معلم آسان‌تر شود. مثلاً:



یادتان باشد همه‌ی معلم‌ها آن‌قدر به گردن ما حق دارند که لازم است در هر شرایطی به آن‌ها احترام بگذاریم و آن‌ها را ارجمندیم.



## فعال باشد.



شما در کلاس درس دانش آموز هستید. یعنی قرار است درس بخوانید و یاد بگیرید. لازم نیست حتماً نمره‌های بالایی بگیرید، اما می‌توانید نشان بدید که دوست دارید یاد بگیرید و پیشرفت کنید. چه طور؟ می‌توانید در مورد موضوعات درس در کتاب‌ها، مجله‌ها یا سایت‌های معتبر اینترنتی بیشتر بخوانید و یاد بگیرید و حتی با مشورت معلم، برای بقیه بچه‌های کلاس هم تعریف کنید. می‌توانید درس‌هایتان را خلاصه‌نویسی کنید و برای خلاصه‌نویسی از معلم‌مان راهنمایی بگیرید. می‌توانید در درس‌هایی که قوی هستید، به دانش آموزانی که ضعیف‌تر از شما هستند داوطلبانه کمک کنید تا آن‌ها هم بهتر یاد بگیرند. یادتان باشد معلم‌ها از داشتن دانش آموز فعال و علاقه‌مند کیف می‌کنند!

## نشان بدید که به معلم توجه می‌کنید.



شما دوست ندارید وقتی با کسی حرف می‌زنید، او با بقیه حرف بزند مگر نه؟ معلم‌مان هم دوست ندارد وقتی درس می‌دهد شما با بغل دستیتان حرف بزنید یا از پنجره به بیرون نگاه کنید یا بخوابید. شما دوست ندارید وقتی چیزی را برای کسی توضیح می‌دهید او خمیازه بکشد یا رویش را برگرداند مگر نه؟ چون حس می‌کنید برایش خیلی کسل کننده بوده‌اید. معلم‌مان هم دوست دارد در نگاه شما علاقه به توضیحاتش را ببیند. البته که همه معلم‌ها همه‌ی درس‌ها را جذاب تدریس نمی‌کنند و واقعاً گاهی ممکن است گیج کننده باشد یا حتی کسل کننده. این موقع چه کنیم؟

## درخواست‌های منطقی خودتان را با معلم در میان بگذارید.

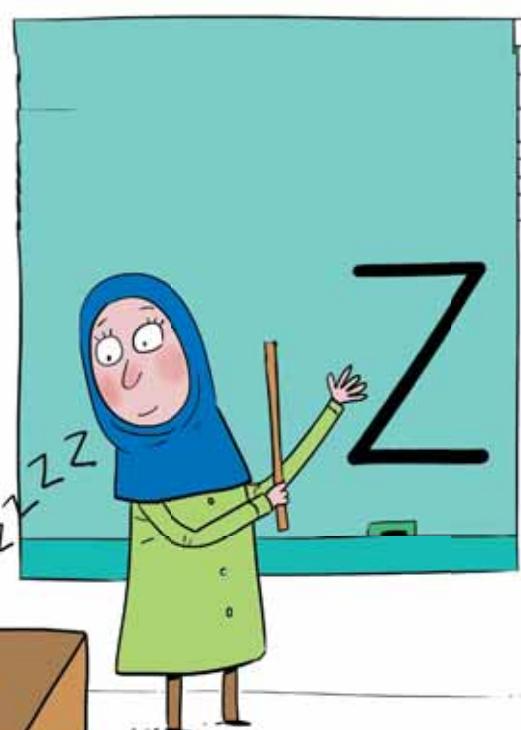
یاد گرفتن درس حق شمامست. پس درخواست‌های شما در مورد یادگیری بهتر درس منطقی است. مثلاً مدل موها یا لباس معلم‌مان به درس خواندن شما ارتباطی ندارد که در مورد آن نظر بدید، اما اگر تندی حرف می‌زند یا توضیحاتش را روی تخته نمی‌نویسد، می‌توانید در این مورد با او صحبت کنید.

## حتماً آنها با معلم صحبت کنید.

درخواست خودتان را این‌طور شروع کنید: من از همه تلاشی که برای درس دادن به ما می‌کنید ممنونم و یک درخواست دارم.

درخواستان را از طرف خودتان بگویید. نگویید خیلی تند حرف می‌زنید. بگویید: برای من توضیحات شما تند و سریع است و من گاهی جا می‌مانم و همه توضیحات را متوجه نمی‌شوم. ممنونم می‌شوم اگر کمی شمرده شمرده تر توضیح بدید.

یادتان باشد حتماً مؤبدانه و دوستانه حرف بزنید. یادتان باشد گفت و گو آدم‌ها را به هم نزدیک می‌کنند و بیش‌تر مشکلات با حرف زدن و توضیح دادن حل می‌شود.





# دوز بازکارهال دویل!

• مهدی زارعی • تصویرگر: سام سلماسی

تا حالا هنگام ورزش، فکر کرده‌اید؟



حتماً حالا دارید فکر می‌کنید که زمان ورزش چه کار می‌کنید؟ شاید هم بگویید: موقع ورزش باید دوید و پرید و گل زد. فکر کردن نمی‌خواهد که! اما اشتباہ نکنید. هیچ ورزشی را نمی‌توان بدون فکر انجام داد. بعضی ورزش‌ها که کاملاً با فکر، سروکار دارند، مثل شترنج. در سایر ورزش‌ها هم برای رسیدن به هدف باید فکر کرد و برنامه ریخت. مثلاً در فوتبال باید حواسمن به هم تیمی‌هایمان باشد، در حال دویدن و به دست آوردن توپ، به این فکر کنیم که توپ را به کدام هم‌تیمی پاس بدھیم بهتر است.

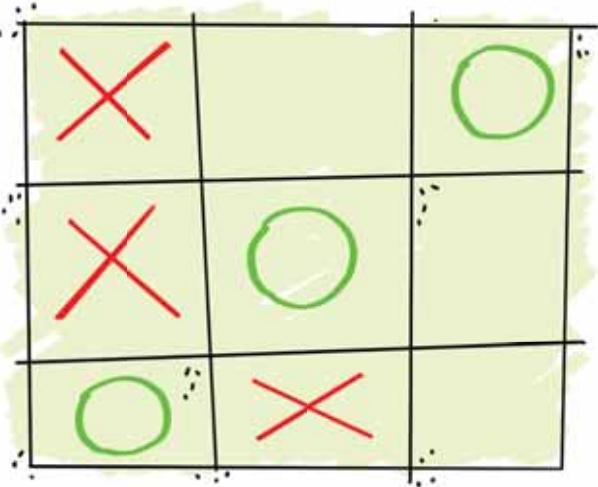
برای این شماره می‌خواهیم هم ورزش کنیم و هم فکر. اما قبل از هر چیز بهتر است یک بازی ساده انجام دهیم. آن هم با کاغذ و مداد. چه طوری؟ یک مربع رسم کنید که به ۹ قسمت مساوی تقسیم شود. این طوری:



حالا شما و دوستان بنه نوبت، خانه‌ها را یکی‌یکی پر کنید. مثلاً یکی از شما درون یک خانه دایره بگذارد و نفر دیگر، ضربدر. هر کسی که زودتر بتواند یک ردیف خانه را پر کند (چه افقی، چه عمودی و چه ضربدر) برنده بازی است.

شاید خیلی از شما قبلاً این بازی را که «دوز» نام دارد انجام داده باشید، اما این بازی چه ربطی به ورزش دارد؟ عجله نکنید!

اگر خوب این بازی را یاد گرفته‌اید، حالا وقت آن رسیده که یک مربع بزرگ را روی یک زمین صاف رسم کنید. شما و دوستان هم برای انجام این بازی وسایل زیادی نیاز ندارید. فقط کافی است که هر کدام از شما ۴ یا ۵ مهره داشته باشید تا به موقع این مهره‌ها را درون خانه مورد نظرتان قرار دهید. چه مهره‌ای؟ از مهره‌های خانه‌سازی گرفته تا وسایل بزرگتر و سنتگین‌تر مثل قیف‌های مخصوص ورزش، حتی کاسه‌ی پلاستیکی. فقط باید مهره‌های هر نفر رنگ شکل مخصوص خود را داشته باشد تا مهره‌های دو طرف با هم اشتباه نشود.



حالا کافی است که دو بازیکن با فاصله مساوی از مربع رسم شده روی زمین فاصله بگیرند. در حالی که قیف‌های هر نفر در برابر خودش قرار دارد، با فرمان داور، مسابقه شروع می‌شود (اگر داور هم ندارید مشکلی ندارد، یکی از شرکت‌کنندگان فرمان شروع را بدهد). البته به شرطی که جر نزند و زودتر از رقیب، دویند را آغاز نکند!

هر نفر با رسیدن به مربع، باید مهره خود را درون یکی از خانه‌ها قرار دهد. پس از آن دوباره بددود تا مهره‌ی بعدی را بیاورد و در خانه‌ی بعدی بگذارد.



شاید بگویید این که فکر کردن نمی‌خواست؟ باز هم اشتباه نکنید! یادتان باشد همان موقع که شما در حال دویند هستید، نفر روبرویتان هم می‌خواهد یک ردیف خانه‌ها را برای خودش پر کند. به همین خاطر همان زمان که خانه‌ها را پر می‌کنید، باید حواسitan به رقیب هم باشد تا بینند او کدام خانه‌ها را پر می‌کند. اگر لازم شد، با مهره‌ی خودتان، جلوی مسیر او را سد کنید و نگذارید ردیف او پر شود. می‌بینید که هم باید بدوید، هم از چشمانتان خوب استفاده کنید و به کار حرف دقت کرده و در همان حال حسابی فکر کنید که کدام قسمت را پر کنید!

همین بازی ساده‌ای که دیدید، یکی از تمرینات بسیار مفید برای کسانی است که می‌خواهند رشته‌هایی مثل دوومیدانی، فوتbal و ... را آغاز کنند. زیرا هر ورزشکاری از همان آغاز کار خود نیاز دارد که از فکر خود، به خوبی استفاده کند. ورزش فقط استفاده از ذور و توانایی جسمی نیست بلکه موفق ترین ورزشکاران کسانی هستند که علاوه بر جسم خود، از نیروهای ذهن خود هم استفاده می‌کنند. کسی که به خوبی تمرکز کند و از فکر خود بپره ببرد، نه فقط در ورزش، بلکه در مدرسه و امتحان و زندگی هم نتایج بهتری به دست می‌آورد.

بازی‌ها را دست کم نگیرید و اگر تا به حال جدی ورزش نکرده‌اید، با همین بازی دوز شروع کنید شاید خانواده‌تان هم از بازی خوششان بیاید، پس به آن‌ها هم باد بدھید!

### معرفی کتاب



نیکولا کوچولو: مسابقه فوتbal

نویسنده: امانوئل لوپینی

متراجم: رویا خوئی

ناشر: هرآب قلم

این کتاب را کارشناسان واحد ساماندهی منابع آموزشی و تربیتی مکتوپ هم خوانده‌اند و آن را به شما پیشنهاد می‌کنند.

# تمساح مهربان!

مهربان، خجالتی، محظوظ و ترسو

• نرگس جاجرودی • تصویرگر: زهرا بیگدلو

من تممساح مهربان هستم! شاید فکر کنید این یک شوخی باشه است، اما عین واقعیت است. اسم من تممساح پوزه کوتاه یا گاندو است. من هموطن شما هستم! و در سیستان و بلوچستان زندگی می‌کنم.

گاندو یعنی راه رونده روی شکم. من برخلاف دیگر اعضای فامیلیم پاهای کوتاه اما قوی و نیرومندی دارم. من به پیاده روی در خشکی علاقه زیادی دارم و این پاهای قوی به من کمک می‌کند تا فرز و چابک راه بروم.



## دندان‌های نو!

جالب است بدانید اگر یکی از دندان‌های من بیفتند دوباره جای آن دندان در خواهم آورد اما فک و دهانم برای جویدن طعمه‌های خیلی بزرگ ضعیف است. من طعمه‌ی خودم را بعد از شکار در زیر آفتاب نگه می‌دارم تا حسابی نرم و شل شود. سپس آن را می‌خورم. خب باید مراقب دندان‌هایم باشیم. اسید معده‌ی من آنقدر قوی است که در عرض چند دقیقه غذارا هضم می‌کند.



## دستی دیرینه!

دستی من با مردم بلوچستان ریشه‌ی خیلی قدیمی دارد. مردم بلوچ اعتقاد دارند که وجود ما باعث آبادانی و برکت است. دوستی ما آنقدر عمیق است که حتی در آبی که ما شنا می‌کنیم آنها هم شنا می‌کنند و لباس می‌شویند. ما دوستان بی آزاری هستیم. مثلًا وقتی می‌خواهیم از یک آبگیر به آبگیر دیگری برویم ممکن است از وسط حیاط خانه‌ها رد شویم. مردم ما را می‌شناسند و از ما نمی‌ترسند.





### بیایید با هم آفتاب بگیریم!

من عاشق آفتاب گرفتن هستم و وقتی هوا آفتابی است کنار بر که لم می دهم و از آفتاب حسابی لذت می برم. نور خورشید بدن من رانیر و مند می کند.



### مهندس ماهر!

من مثل یک مهندس برای خودم خانه می سازم. در فصل گرما برای جلوگیری از تبخیر زیاد آب کنار بر که یا مرداب کانال هایی حفر می کنم، آب در این کانال ها جمع شده و من را از گرمای بیش از حد تابستان در امان نگه می دارد. من عاشق آب شیرین هستم.

### وقتی دم خیلی مهم می شود!

من از دم خیلی استفاده می کنم. دم برای من مثل یک سکان هدایت کننده است که با هل دادن من به سمت جلو باعث می شود راحت تر راه بروم. هرچه دم من ضخیم تر و کلفت تر باشد یعنی من سالم تر هستم.

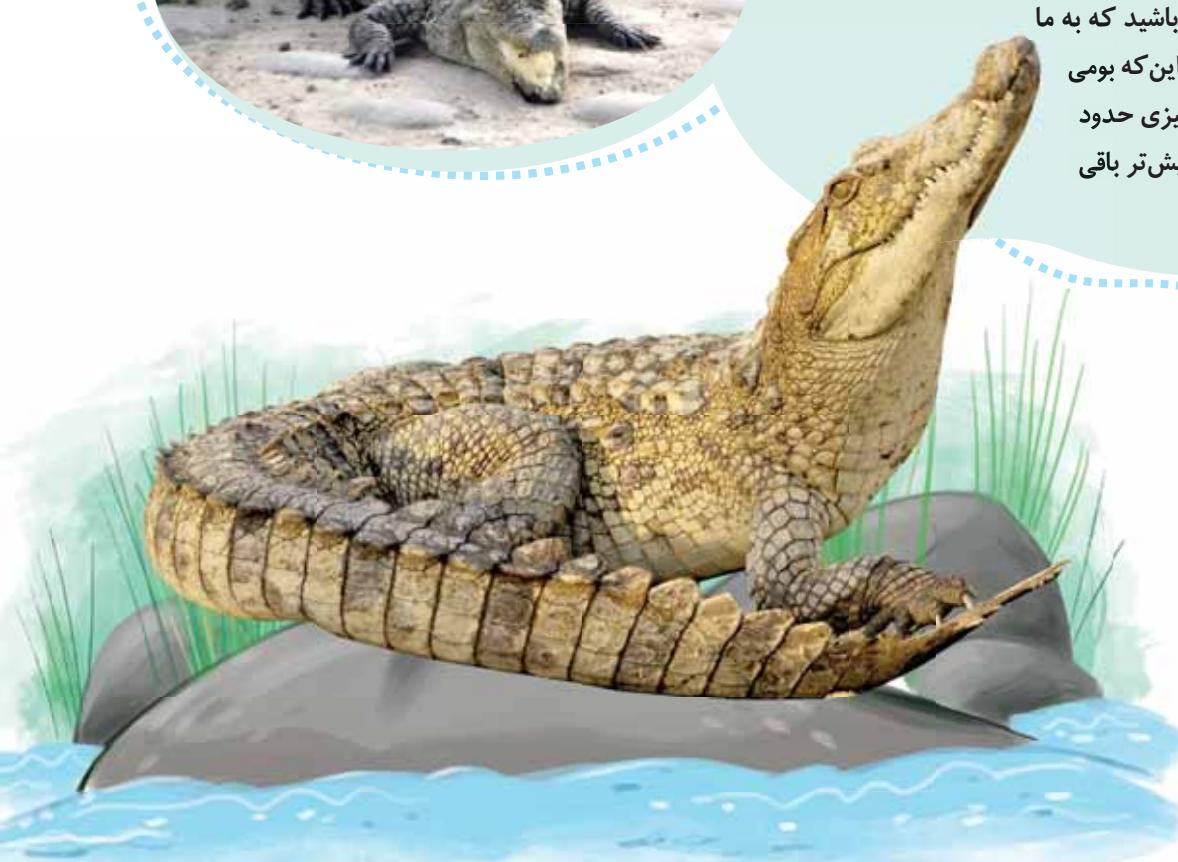


### پوست کلفت حساس!!

پوست من خیلی حساس است و گیرنده های خیلی قوی دارد. من حرکت اجسام را از ۵۰۰ متری تشخیص می دهم و چون خیلی خجالتی هستم، سریع خودم را مخفی می کنم. پس اگر دوست دارید من را ببینید باید حسابی صبور باشید، چون من به راحتی خودم را نشان نمی دهم.

### کجا مرا پیدا می کنید!

اگر دوست دارید من را از نزدیک ببینید به جنوب سیستان و بلوچستان و به خصوص منطقه چابهار حتماً سری بزنید. بیش تر ما در کنار بر که ها و مرداب های کم عمق منطقه حفاظت کننده با هو کلا، سراوان و نیکشهر و رودخانه سرباز زندگی می کنیم اما مراقب باشید که به ما آسیبی نزنید، چون با وجود این که بومی کشور ایران هستیم اما چیزی حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ تا از ما بیش تر باقی نمانده است.

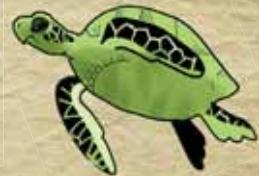


ده اردیبهشت روز خلیج فارس  
گرامی باد!



# خلیج زیبای فارس!

نازیلا ناظمی • تصویرگر: سام سلاماسی



خلیج چه معنایی دارد؟ به یک قسمتی از دریا که در خشکی وارد شده ولی سه سمت آن دریا باشد، خلیج می‌گویند. خلیج فارس که در گذشته‌های دور به نام «دریای پارس» نامیده می‌شد، در جنوب ایران قرار دارد و جزو بزرگ‌ترین خلیج‌های جهان است. دریای پارس نامی است که داریوش پادشاه هخامنشی در کتبیه‌ی خود که در کنار کانال سوئز در مصر است، برای نامیدن خلیج فارس به کار برده.

## جزایر

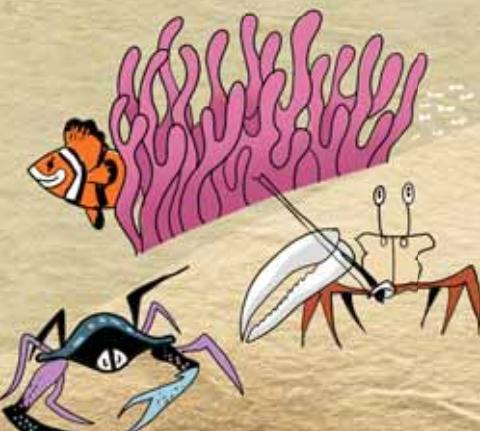


نقشه خلیج فارس با عنوان «بحر صوره فارس» در موزه ملی ایران

در خلیج فارس نزدیک به ۹۲ جزیره وجود دارد که در بعضی از آن‌ها مردم زندگی می‌کنند و بعضی هم بسیار کوچک هستند. از آن‌ها ۴۲ جزیره متعلق به ایران است. کیش، لاوان، قشم، هنگام، هرمز، تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی از معروف‌ترین والبته زیباترین جزیره‌های خلیج فارس هستند. کشور امارات حدود ۲۰ جزیره مصنوعی ساخته است که متأسفانه به محیط‌زیست خلیج فارس صدمه‌های جدی زده است. جالب است بدانید که در جغرافیای جهان شش نقطه‌ای استراتژیک و خیلی حساس وجود دارد که سه تای آن‌ها این سه جزیره هستند: تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی. چرا؟ زیرا خلیج فارس از مهم‌ترین مراکز انرژی جهان است و هر کشوری این سه جزیره را در اختیار داشته باشد تسلط زیادی بر منطقه خواهد داشت. به همین دلیل بعضی از کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس به ناحق ادعای مالکیت آن را دارند.

## دبیای زیر آب

در آب‌های شور خلیج فارس دنیایی از زیبایی وجود دارد. در زیر این آب‌ها نزدیک به ۴۶۵ گونه ماهی زندگی می‌کنند. این تعداد به غیر از دیگر انواع موجودات دریایی هستند.



«درایا تی هجا پارسه آئی تی»  
«آن دریایی که از پارس  
می‌رود (شروع می‌شود)»  
جمله‌ی داریوش در کتبیه‌ی او در تکه سوئز در مصر. کتبیه داریوش در کانال سوئز را یکی از قدیمی‌ترین منابع در تاریخ می‌داند که نام خلیج فارس را تا امروز زنده نگه داشته است.





این یک نقشه قدیمی از خلیج فارس است که تنگه هرمز و جزیره کیش در آن نشان داده شده است. این نقشه را یک محقق اهل عثمانی یا همان ترکیه امروز ۲۸۸ سال قبل کشیده.

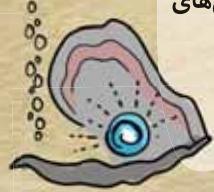
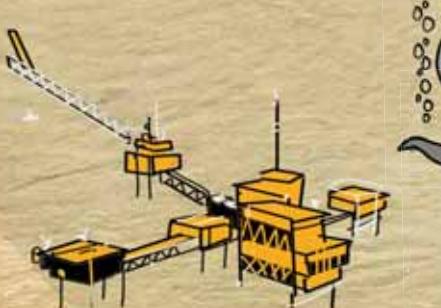
بههه! از هلا تا همیشه یادتان باشد که باید  
مراقب گیاهان و گانوران، مراقب آب و فاک  
خلیج فارس باشیم! پون تلهی مهمی از دنیا و  
بنش مهمی از کشور ماست.

مرجان‌های رنگی شباهت زیادی به گل‌های سنگی دارند. اما آن‌ها مانند ماهی‌ها موجودات زنده‌ای هستند که می‌توانند اکسیژن لازم را برای ماهی‌ها تولید کنند. لابه‌لای شاخه‌های مرجان‌ها محل مناسبی برای زندگی ماهی‌های کوچک است.

در این دریا، انواع مختلفی از لاک‌پشت وجود دارد مانند لاک‌پشت سبز یا پوزه عقابی، همین‌طور، خارپشت دریایی، خرچنگ ویلونزن و انواع دیگر از خرچنگ‌ها، ستاره دریایی، ماهی‌های خوراکی مثل حلو، قباد، شیر، هامور و شوریده. ماهی‌های تزیینی مانند فرشته ماهی امپراتور، دلفک ماهی، جراح دم زرد و کاردینال. میگو که مورد استفاده خوراکی برای ماهی‌ها و انسان دارند هم از جمله موجودات خلیج فارس هستند. نهنگ‌های این دریا از مهیان بزرگ جهان هستند که در بخش‌های عمیق‌تر دریا زندگی می‌کنند.

دلفین‌ها نیز از مهیان بزرگ این منطقه هستند. دلفین‌های بازیگوش و باهوش این دریا از نوع بینی بطری و سیاه هستند که بیشتر در نزدیک جزیره قشم و هرمز دیده می‌شوند. در خلیج فارس در حدود ۱۹ نوع کوسه خطرناک وجود دارد. کوسه‌ها به دلیل آن که مصرف خوراکی و صنعتی دارند، بسیار شکار می‌شوند و به همین دلیل در معرض نابودی هستند.

در آبهای خلیج فارس، موجودی گران‌قیمت هم زندگی می‌کند که متأسفانه او هم در خطر نابودی قرار دارد. این موجودات صدف‌های مروارید ساز هستند که صید آن‌ها در بندر لنگه و دیگر جزایر رواج داشت. امروز برای محافظت از این موجود با ارزش صید آن در بعضی بخش‌های خلیج فارس ممنوع شده است.





# یک گلدان مانگارا!

ندا نورمحمدی • پرهام آفایارزاده

در پایان سال تحصیلی شاید بخواهی از معلمت به خاطر همهی زحمت‌هایش تشکر کنی. می‌توانی با یک گلدان و چند شاخه گل برای روز معلم که در راه است این کار را انجام بدی. اما نه یک گلدان معمولی، یک گلدان کاموایی! یک هدیه که خودت آن را ساخته‌ای و با هیچ هدیه‌ای دیگری در دنیا قابل مقایسه نیست.

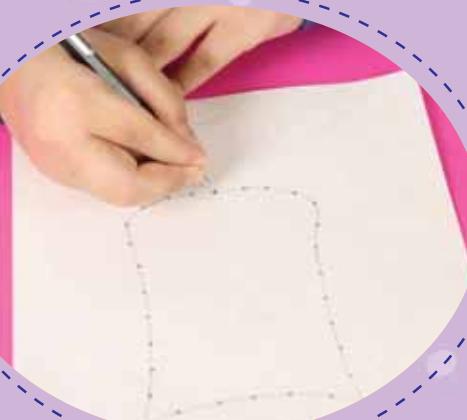
## چی لازم داریم؟

- گل
- میخ
- تخته
- چسب
- کاموا
- چکش
- مداد
- کاغذ



## چطور بسازید

۱ گلدان مورد نظرت را روی کاغذ بکش.



۲

۲ روی گلدان با فاصله‌های مساوی علامت‌گذاری کن.

۳ کاغذ را طوری که طرح گلدان جای مناسبی از تخته‌چوب باشد با چسب ثابت کن.

۴ روی هر یک از علامت‌ها یک میخ به تخته بکوب. میخ نباید کامل در تخته فرو برود اما مطمئن شو که به خوبی ثابت شده است.



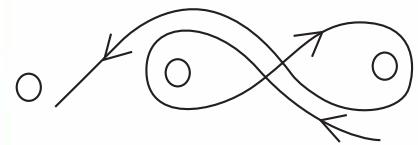
۱



۳



۴



۵ کاغذ را از تخته جدا کن.

۶ سر کاموا را با یک گره به یکی از میخ‌ها وصل کن.

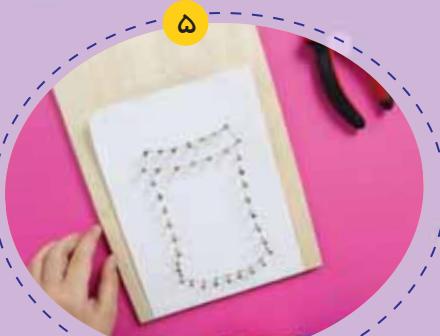
۷ مانند الگو کاموا را از همه میخ‌های داشت کن. البته می‌توانی هر الگوی دیگری که دوست داری را انتخاب کنی.



### فوٹ‌کوزه‌گری

کشیدن شکل‌هایی که متقارن باشند (یعنی دو طرفشان دقیقاً یکسان باشد) کار سختی است. پس بیا آسانش کنیم! کاغذت را از وسط تا کن. حال نیمی از شکل دلخواه را روی آن بکش. با مداد پرنگ کن و کاغذ را از سمت دیگر تا کن و با دست یا خودکار روی آن فشار بده. حالا کاغذ را باز کن! یک شکل کامل داری!

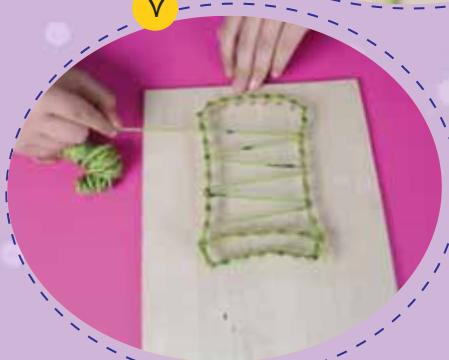
۵



۶



۷





زیگ شما

نقاشی

# ایستگاه پنجه‌ها

رویا صادقی - کبری بابایی

خیلی وقت‌ها موضوع‌های خاص و جالبی به فکر شما می‌رسد مثلًاً

(مهربانی کردن با گیاهان)

(اگر من آدم کوچولو بودم!)



محمد صدر از زندی ۱۰ ساله از رفسنجان



زهرا قاسمی ۱۱ ساله از شهرستان فامنین

بعضی وقت‌ها هم دوست دارید با تنوع دادن در وسایل رنگ‌آمیزی نقاشی‌هایتان را جالب‌تر کنید مثل: گواش، آبرنگ، ماژیک یا مدادرنگی.



راشین رفیعی ۱۰ ساله از تهران



بهاره معادیبور ۱۱ ساله از هرمزگان



بهاره معادیبور ۱۱ ساله از هرمزگان

شما هم یک موضوع عجیب و غیرتکراری انتخاب کرده با رنگ‌آمیز خاصی که انجام می‌دهید ما را شگفت‌انگیز کنید.

## موضوع برای داستان نویسی

«عجیب‌ترین مادربزرگ دنیا» چه شکلی است؟ چه کارهایی انجام می‌دهد؟ کجا زندگی می‌کند؟ چه لباس‌هایی می‌پوشد؟ چه طوری حرف می‌زند؟ اگر این مادربزرگ، مادربزرگ تو باشد چه ماجراهایی برایتان پیش می‌آید؟ داستان جالبت را برای من هم بفرست.

## شعر

دوستان نازنین سلام

در این شماره تعدادی از شعرهای نیمه کاره را می خوانید که دوستان شما آنها را کامل و برای مجله خودشان ارسال کردند.

### توی ممله‌ی ما یک مسجد قدیمی است...

گبدهای قشنگش  
نقرهای و طلایی است  
توی حیاط مسجد  
یک حوض آبی داره  
آب زلال حوضش  
چند تا هم ماهی داره  
وقت نماز که می شه  
من و مامان و بابا  
می ریم به سوی مسجد  
قدیمی و با صفا

سیده طهورا گلشن حسینی  
کلاس ششم از ساوه

فضای خاصی دارد  
این فضای معنوی  
من رو به وجود میاره  
مردمان محله  
این مسجد رو دوست دارند  
وقت اذان که می شه  
رو به مسجد میارند

ابوالفضل رحیمی نژاد کلاس  
چهارم از تهران

این جا برای مردم  
یک محفل صمیمی است  
گل دسته‌های آبی  
با گبد طلایی  
از دور می درخشد  
چون ماه شامگاهی  
به به! چه دلنواز است  
بانگ اذان مسجد

امیرحسین خادمی کلاس چهارم  
از تهران

این دوستان نازنین برای مجله خودشان نامه نوشته‌اند:

فاطمه سادات موسوی کلاس چهارم از سمنان، ریحانه غفاریان پور کلاس پنجم از قم، مهسا رضایی کلاس پنجم از تهران، عرشیا عابدپور کلاس پنجم از تهران، بنیامین منتظر القائم کلاس پنجم از تهران، صبا قاسم کلاس پنجم از تهران، کوثر شهر باف کلاس ششم از تهران، محدثه درویشی کلاس پنجم از اصفهان، مهشید اخلاقی کلاس پنجم از مشهد، زهرا صادقی کلاس پنجم از کاشان، فاطمه آجرانی کلاس چهارم از آمل، زینب عابدی کلاس پنجم از نیشابور، پریاسادات سنگ‌سفیدی کلاس ششم از سبزوار، آنا نعمتی کلاس ششم از ساوه، ستایش همتی کلاس پنجم از کرج، فاطمه عبدی کلاس ششم از تهران، مهدی‌یار کلاس چهارم رضائیان از مشهد، نجوا سلطانی ویس کلاس چهارم از ساوه، ساناز آقایی کلاس ششم از ساوه.

آثار زیبایی‌تان را برای ما بفرستید!  
چشم به راهیم!

خودت داستان بنویس

نویسنده: سیمون چشایر

مترجم: حبیب یوسف‌زاده

ناشر: طلایی

اگر دوست داری با فوت‌های

هنر داستان‌نویسی آشنا شوی

می‌توانی این کتاب را بخوانی.



نشانی ما:

تهران

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷

مرکز بررسی آثار مجله‌های رشد

دانش‌موز: daneshamooz@roshmag.ir



طنز

# پچه غول و لوپای سحرآمیز!

• آذردخت بهرامی • تصویرگر: مهدی صادقی

پسرک گفت: «می‌روم بینم آن بالا چه خبر است.»  
بچه‌غول گفت: «آن بالا که خبری نیست. ولی برو خودت بین.»  
پسرک گفت: «آن پایین هم خبری نیست. می‌خواهی برو بین.»  
هر دو خدا حافظی کردند و رفتند. پسرک از ساقه بالا رفت و بچه‌غول  
پایین.

بچه‌غول به زمین که رسید، با تعجب به این طرف و آن طرف نگاه کرد  
و کمی جلوتر به کلبه‌ای رسید که اندازه‌ی قوطی کبریت بود؛ و یک زن  
روستایی دید که اندازه‌ی انگشت سبابه‌ی دستش بود و داشت برای مرغ  
و خروس‌هایش که اندازه‌ی گردو بودند، دانه می‌ریخت. مرغ و خروس‌ها  
هم داشتند به زمین نوک می‌زنند.

بچه‌غول نزدیک تر شد. با این که آهسته قدم بر می‌داشت، زمین زیر پایش  
تکان می‌خورد. زن که متوجه لرزیدن زمین شد، با تعجب به اطرافش نگاه  
کرد تا بینند چه شد که بچه‌غول را دید و یک متر از جا پرید و جیغ زد:  
«وووووو! تو کی هستی؟» و به سرعت جستی زد و از گوشی دیوار بیل  
بزرگی برداشت و خواست به بچه‌غول حمله کند که بچه‌غول آرام گفت:

«تترسید، من کاری به شما ندارم.» و بیل را با دو انگشت گرفت و آب

چاه را با آن هم زد. بعد هم خواست چاه را درسته از زمین بردارد و از

آب آن بنوشد که زن داد زد: «این کار را نکن، این که لیوان نیست. چاه

آب است. اگر آن را از جا بکنی، دیگر آب ندارم.»

بچه‌غول سری تکان داد و بیل را گنار دیوار گذاشت.

زن روستایی با ترس گفت: «تو خیلی بزرگی! این بیل مثل قاشق

چای خوری توست و آن چاه آب هم مثل یک استکان برای توست. نکند

غول خطرناکی هستی؟»

بچه‌غول گفت: «درست است که خیلی بزرگم، ولی یک بچه‌غولم. بچه‌ها

که خطری ندارند.»

زن گفت: «تاژه بچه‌ای و این قدر بزرگی؟ سرک کشید به اطراف و

پرسید: «پدر و مادرت کجا هستند؟»

یکی بود یکی نبود. در روز گاران کمی قدیم، در سرزمین غول‌ها، بچه‌غولی  
بود که تنها زندگی می‌کرد و چون پدری نداشت، که صحیح‌ها به او پول  
تجویی بدهد، همیشه‌ی خدا بی‌بول بود و چون مادری نداشت که برایش  
غذا بپزد، همیشه‌ی خدا گرسنه بود. چون دوستی نداشت، همیشه‌ی خدا  
تنها بود و حوصله‌اش سرمی رفت.

یک روز صبح خیلی زود، بچه‌غول از خواب بیدار شد و دید اتفاقش تاریک  
شد. چهارdest و پا رفت لب پنجره و دید ساقه‌ی سبز و بلندی از پنجره  
اتفاق رشد شده و رفته بالا. با تعجب به آن نگاه کرد و نشاخت چه جور  
گیاهی است که این طور با سرعت رشد کرده. عکس ساقه را گرفت و  
در اینترنت جستجو کرد و فهمید ساقه‌ی لوپیاست. کمی آن را تکان داد  
و وقتی مطمئن شد محکم است، ساقه را گرفت و رفت پایین. بچه‌غول  
همیشه کنچکا بود بداند پایین تر از سرزمین غول‌ها چه خبر است.

بچه‌غول که از ساقه پایین می‌رفت، سر راهش پسری دید که اندازه‌ی  
انگشت کوچک دستش بود و داشت از ساقه بالا می‌رفت. با این که  
بچه‌غول پدر و مادری نداشت که به او ادب و رفتار اجتماعی یاد بدهد،  
ولی به پسرک سلام کرد (خب غول بود، وحشی که نبود!) و گفت: «من تو  
رامی شناسم تو جک هستی. همان جک داستان مشهور لوپیای سحرآمیز.»

پسرک گفت: «نه، اما آن داستان را خوانده‌ام. تو همان غولی؟»

بچه‌غول گفت: «من هم آن داستان را خوانده‌ام. اما من غول نیستم. من  
بچه غول هستم.»

پسرک گفت: «بچه‌ای، ولی این قدر بزرگی؟»

بچه‌غول گفت: «همه‌ی غول‌ها بزرگند. تو چرا این قدر کوچکی؟»

پسرک گفت: «من اصلاً کوچک نیستم. می‌بینی که پاهایم راحت به زمین  
رسیده‌ام!» و پرسید: «داری کجا می‌روی؟»

بچه‌غول گفت: «می‌روم بینم آن پایین چه خبر است. تو کجا می‌روی؟»



زد، صدای موسیقی هم می آید.»  
زن گفت: «این صدای رادیویی توی خانه است. وقت‌هایی که پسرم از خانه بیرون می‌رود، من تنها می‌شوم و از سکوتِ خانه حوصله‌ام سر می‌رود و رادیو را روشن می‌کنم.»

بچه‌غول با خودش فکر کرد؛ این رادیو خیلی بهتر از چنگ سحرآمیز خودشان است. او که چنگ زدن بلد نیست. تازه رادیو، هم موسیقی پخش می‌کند و هم حرف می‌زند.

بچه‌غول وقت رفتن، تصمیم گرفت مرغ و خروس و رادیو را از زن روستاوی بخرد. دست کرد توی جیش و ناگهان یک سکه ته جیش پیدا کرد. یادش نمی‌آمد آن سکه از کی توی جیش بود. سکه را به زن روستاوی داد. زن با دیدن سکه خندید چون اندازه‌ی یک سینی بزرگ بود و در جیش جانمی‌شد.

بچه‌غول مرغ و خروس را توی یک کیسه‌ی توری گذاشت و رادیو را زد زیر بغلش و از زن روستاوی تشکر و خداحافظی کرد و ساقه‌ی لوبيا را گرفت و رفت بالا. سر راه، پسرک را دید که چنگ سحرآمیز را زیر بغل زده و مرغ تخم‌طلارا هم برداشته و دارد از ساقه‌ی لوبيا پایین می‌آید.

پرسید: «تو واقعاً از این چیزهای بی‌صرف خوشت آمده؟»  
پسرک سری تکان داد و به مرغ و رادیویی که در دست غول بود اشاره کرد: «واقعاً تو این‌ها را دوست داری؟»

غول گفت: «من این‌ها را خربیدم. خیلی جالب و به درد بخور هستند!»  
آن‌ها خداحافظی کردند و رفتند. بچه‌غول بالا رفت و پسرک پایین.  
از آن روز به بعد، بچه‌غول هر روز صبح از خواب بیدار می‌شد و رادیو را روشن می‌کرد و با موسیقی که از آن پخش می‌شد، ورزش می‌کرد و بعد هم یک دوش می‌گرفت و با تخم مرغ‌ها، صحابه درست می‌کرد و می‌خورد و می‌رفت دنبال بازی‌های طلا حسابی ثروتمند شد...  
ما از این قصه نتیجه می‌گیریم که بعضی وقت‌ها واقعاً مرغ همسایه‌ی غاز است!!



بعد از غذای آن شب  
بابا کنار شامش  
نوشابه ریخت در پارچ  
تا صبح در دل او  
یک چنگ تن به تن بود

بچه‌غول گفت: «من پدر و مادر ندارم.»  
زن گفت: «از کجا آمدی؟»  
بچه‌غول گفت: «آن ساقه‌ی لوبيا را گرفتم و آدم پایین، بینم اینجا چه خبر است!»

زن سری تکان داد و گفت: «از دست آن ساقه‌ی لوبيا! پسر من هم الان از ساقه‌ی لوبيا رفت بالا تا بینند آنجا چه خبر است. هرچه به او گفتم نرو، گوش نکرد.»

بچه‌غول گفت: «آن بالا سرزمین غول‌هاست.»  
زن گفت: «وای، نکند غول‌ها پسر من را بخورند؟»  
بچه‌غول کمی فکر کرد و گفت: «فکر نمی‌کنم آدم‌ها خوشمزه باشند! ما تا به حال آدم نخورده‌ایم.»  
بچه‌غول تا این حرف را زد، یادش افتاد که چه قدر گرسنه است و شکمش را مالید.

زن گفت: «صبحانه خورده‌ای؟»  
بچه‌غول گفت: «نه. ولی خیلی گرسنه‌ام.» و پرسید: «این مرغ‌ها هم تخم‌طلامی گذارند؟»  
زن گفت: «نه.» و دست کرد از توی لانه‌ی مرغ‌ها دو تا تخم مرغ برداشت.  
بعد نگاهی به قد و بالای بچه‌غول کرد و ۲۸ تا تخم مرغ دیگر برداشت و توی جیب دامنش گذاشت و به بچه‌غول گفت: «دنبال من بیا.» و به طرف در اینبار رفت.

بچه‌غول گفت: «چشم.» و دنبال زن به راه افتاد و رفت.  
زن جلوی در اینبار با هیزم آتش بزرگی درست کرد و توی یک تشت بزرگ مسی، با ۳۰ تا تخم مرغ، برای بچه‌غول نیمروی خوشمزه‌ای پخت و بانان تازه برایش لقمه گرفت؛ لقمه‌هایی اندازه‌ی متکا.  
بچه‌غول لقمه‌های خوشمزه را خورد و تشكر کرد و با خودش فکر کرد این مرغ خیلی بهتر از مرغ تخم‌طلای خودشان است.  
همان موقع صدای صحبت کردن کسی و بعد صدای موسیقی ملایمی به گوش رسید. بچه‌غول پرسید: «این صدایها از کجاست؟ انگار یکی حرفی

# شام‌کش‌دار!

سعیده موسوی‌زاده

نان خمیر و خیسی	بابا برای ما پخت
زیر غذای او داشت	گردالی برش‌دار
هر تکه از غذایش	یک پیتزای مخصوص
ده رنگ و طعم و بو داشت	سفت و ضخیم و کشدار





# میراث یا ب!

• محمد مهدی رنجبر



چند تصویر از میراث فرهنگی ایران عزیzman در این صفحه هست که شما باید حدس بزنید که هر یک از این نقاط دیدنی در کدام استان ایران قرار دارد.

بهتر است این بازی را گروهی انجام بدهید!  
داور زمان بگیرد و هر گروه (سه یا چهار نفر) سعی کنید زودتر از گروه رقیب بفهمید هر کدام از این بناهای مهم در کدام استان قرار دارند.

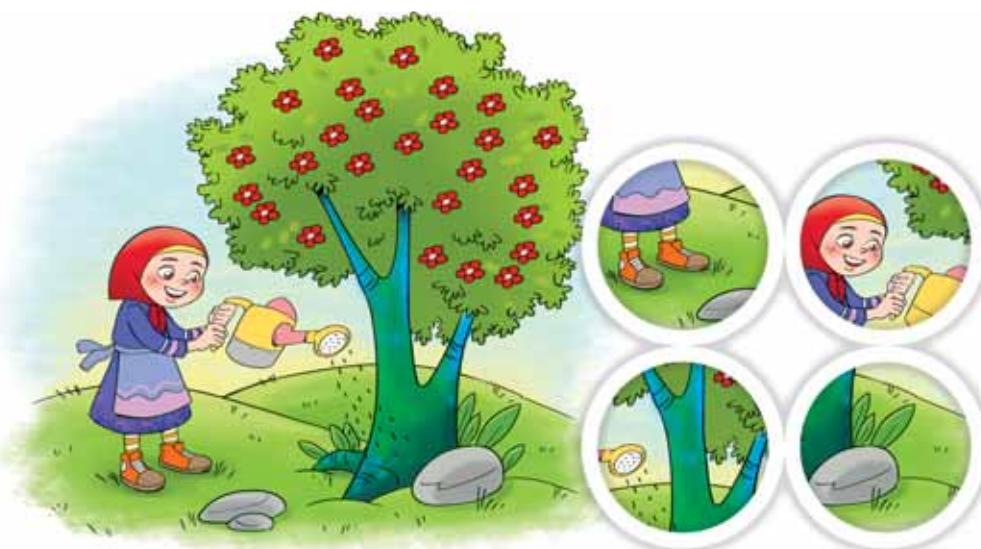


توضیحات سرگرمی در صفحه ۱۷

# تیزبین باش!

• تصویرگر: زهره بیگدلو

فقط یکی از این چهار دایره، دقیقاً از تصویر اصلی انتخاب شده است؛  
اما سه دایره دیگر، تفاوت‌های کوچکی با تصویر اصلی دارند. دایره‌ی صحیح کدام است؟





# میشنهاد هنر آشپزی

• فرانک شریفی - آسمان امیری



حتماً شنیدهاید یا جایی خواندهاید که می‌گویند هنر آشپزی!

شاید مادرتان دست پخت فوق العاده‌ای داشته باشد. شاید هم پدرتان آشپز بهتری باشد. اما به هر حال بد نیست شما هم کمی هنر به خرج بدهید و گاهی یک شام ساده سبک خوشمزه برای همه درست کنید. (قول می‌دهم محبوبیت‌تان در خانواده و فامیل ده برابر شود!)



**خوب برعی یک شام عالی چه لازم داریم؟**  
 ماکارونی پخته (کافی است آب را جوش بیاورید. کمی نمک و روغن به آن اضافه کنید. به اندازه‌ای که لازم است ماکارونی خشک در آن بریزید و صبر کنید تا نرم شود. معمولاً ۷-۸ دقیقه کافی است و بعد آن را آب کش کنید). خیار، سس مایونز (اگر سس نداشتید ترکیب ماست و کمی آبلیمو نمک و فلفل) گوجه، خیارشور، تخم مرغ آب پز.

**چطور درست کنیم؟**

همه چیز را نگینی خرد کنید با سس مایونز یا سس ماست مخلوط کنید! همین! حالا شما هم یک هنرمند آشپزید.



بفرمایید غذا!



چند پیشنهاد عالی

# کتابهای انتف بخشواره کتاب رشد



آیا می‌دانستید که حیوانات شکل بارگشان را تغییر می‌دهند یا از انواع صدای آواهای برقراری ارتباط استفاده می‌کنند. بعضی حیوانات در طبیعت و در زندگی عادی خود مانند مهندسان عمل می‌کنند و بعضی دیگر در طبیعت زندگی خویش ابزارسازی می‌کنند و برای ادامه حیات و بقا به حواسشان متكی هستند. زندگی این حیوانات، همراه با تصویرهایی دقیق، در مجموعه حیوانات دانشمند آمده است و نمونه‌هایی که انسان‌ها از این حیوانات در زندگی خود بهره برده و تقلید کرده‌اند نیز ذکر شده‌اند.

## مجموعه حیوانات دانشمند

نویسنده: لیون گری

مترجم: مجید عمیق

ناشر: کانون پرورش فکری

کودکان و نوجوانان



در مجموعه چند شهر و چند قصه همراه یک داستان جذاب همان‌طور که از اسمش پیداست با مکان‌های تاریخی، دیدنی‌ها، سوغاتی‌ها و خوراکی‌های آن‌ها و افراد مشهور شهرهای تبریز، خرم‌آباد، کرمان، قزوین و همدان آشنا می‌شوید.

## مجموعه چند شهر و چند قصه

نویسنده: ناهید کاظمی

تصویر و گرافیک: ناهید کاظمی

ناشر: سازو کار

